

گلی ایرانی

# پاسخی به تاریخ مذکر

آقای دکتر رضا براهنی در کتاب "تاریخ مذکر" می‌فرماید:  
 "تاریخ ما... تاریخی مذکر بوده است، یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد، ماجراهای مردانه، زور و ستم‌ها و عدل و عطف‌های مردانه، نیکی‌ها و بدی‌ها، محبت‌ها و پلشتی‌های مردانه بر آن حاکم بوده‌اند. زن، در آن نقشی نداشته است و بهمین دلیل از عوامل مونت در این تاریخ چندان خبری نیست." (کتاب "تاریخ مذکر"، ص ۱۲، سال ۱۳۴۹).

من بعنوان یک زن ایرانی می‌خواهم دفاعی از مقام زن در تاریخ ایران کرده باشم. یعنی بعنوان یک شاهد که خواسته داوطلبانه در این محاکمه حاضر شود و نظر خودش را ارائه ندهد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید: اولاً تا همین اواخر، بین سنین ۱۵-۱۲ سالگی تساه ۵ سالگی که بحیوچه رشد فکری و قدرت جسمانی و خلاقیت و در واقع جان کلام زندگی بشر است، زنان ایران و زنان همه جای دنیا همیشه اسیر آستنی‌های پی در پی و سرزارفتن‌ها و سقط جنین و اگر خیلی خوش-اقبال بودند ناف‌بریدن بچه‌شیردادن از پستان و بعد قی و اسهال بچه و بی‌خوابی‌های شبانه بوده‌اند و بعد تحلیل بنیه مادر و بعد آستنی بعدی و باز روز از نوروزی از نو، مثلاً درسی و پنج سالگی، زنی پنجاه ساله بنظر می‌آیند. تازه آنهم در صورتی که از هفت خوان سرزارفتن‌ها و سقط جنین‌ها و هووهای نقلی ۱۵-۱۰ ساله جان سالم بدر برده باشد

حالا آنها تیکه به این مراحل عالی می‌رسیدند آنقدر زندگی شان مشکل و مذلت بار بوده که تمام هوش و حواس خلاقه، شانرا بایست متمرکز میکردند تا فرزندان را که سالم متولد می‌شدند از هفت خوان سیاه - سرفه و آبله و حصه و سرخک و هزار مرض بی‌نام بگذرانند و اگر کسی از آنها انتظار الهه، زیبایی بودن و نقش‌های تروی با ژاندارک یا ایزادورا دانگر یا هلوتیز یا ماری کوری و فلورانس نایتینگل بودن را می‌داشت مثل شوخی بی‌جا و مضحکی بنظر می‌آمد که " ما کجا تیم در این بحر تفکر ترک بانی".

بعبارت ساده‌تر زن در طول تاریخ از آبیستی و زایشیدن و بچه‌داری و سرزارفتن سرباز نکرده که تازه حماسه هم بسراید و مانین اختراع کند و جنگ چالدران برود و فتح خیر کند و رگامیر کبیر را بزند و ۶ میلیون یهودی را زنده بسوزاند و یا بمب‌اتمی روی هیرو - شیمای بیندازد.

ثانیا همین علما مخدرات فرنگی و آمریکائی که در سال‌های اخیر گوش فلک را از فریاد آزادی زنان و مساوات و کشف حجاب و کشف تمام البسه و این لاطا ثلثات گرمی‌کنند، این آزادی نسبی و اوقات فراغت را مرهون یک قرص کوچک ضد حاملگی هستند که صد البته آنرا هم مردی کشف کرده و به بازار عرضه داشته است.

اگر بدقت بتاریخ و نقش زنان در تاریخ بطور اعم نگاه کنیم، ( نه فقط زنی ایرانی و تاریخ ایران ) می‌بینیم که قبل از کشف و بیازار آمدن وسائل جلوگیری و کنترل حاملگی زنان هیچ نوع آزادی و فراغتی نداشتند که فرصت توجه به هنر و خلاقیت هنری و علمی و اقتصادی پیدا کنند. در حالیکه بعد از کشف قرص ضد حاملگی تعداد سمرات و بیشتری زن در حرفه - های پزشکی و علمی و هنری و بازرگانی و ادبی دیده می‌شوند و گاهی حتی جریره‌هایی بخرج می‌دهند و شاهکارهایی بوجود می‌آورند. ولی بنظر من تعداد زنان خلاق هیچ وقت بیای مردان نخواهد رسید و نباید هم برسد. بدلیل اینکه خانواده رکن اساسی اجتماع بشری است و همین فرمول خانواده را بصورت امروزی در آوردن قرن‌ها طول کشیده و باید کوشید که این واحد حیاتی اجتماع که همان عالم مغیر از اجتماع کبیر است از هم نباشد و متلاشی نشود. برای پایرجا ماندن خانواده لازم است که اکثریت زنان نقش مادری را حدی بگیرند و اگر فوای خلاقه، اسان بسیار فشار

آورد مسانگینی بر نفس مادری و خلاصت هری یا علمی و اقتصادی بوجود آورند. محصوما بعد از آنکه فرزندان بزرگ شدند و احتیاج زیادی به تروخک کردن نداشتند، آنوقت بکارهای مورد علاقه شان بپردازند. توجه مسفرمائید که ایجاد و حفظ خانواده ایجاب می کند که تعداد بسیاری از زنان ساختن و بپارحاداشتن خانه و خانواده را بر کار کردن در فلان اداره ترجیح بدهند و این خود از تعداد زنانی که کارهای تاریخ سازان بر میا بدکم می کند. در حالیکه برای مرد تشکیلی خانواده امری ضمنی است و احتیاجی نیست که نه ماه بارداری کنند و بعد از زایمان، گذشته از تروخک کردن نوزاد (که خودش چه بسیار هنرمندی

ظرافت و دقت و درایت میخواهد) غالبا ضعف و نقاهتی را باید بگذرانند که اصطلاحا آن را "دست و پیا سفت کردن" میگویند. و صدا البته در این دوران صعب بعد از زایمان کسی حوصله شعر نوشتن و نقاشی و مطالعه در کار فلان مولکول فلان یا کنری و یا تجارت خلاق را ندارد. در حالیکه برای مرد طبیعت رفتار جداگانه ای داشت و مثلا ویکتور هوگو در حیوحسه زندگی بسیار پرنمرش هی جیب و راست بجه دار هم میشده و اصلا ککش هم نمیگزیده که سهل است در حالیکه زن بی چاره اش از فرط توالد و تناسل بدر صاحبش در آمده بود و هی ترقیر میکرد جناب ویکتور هوگو با معشوقه اش زولیت بروئه در کوهپای بونیس الیهام شاعرانه میگرفت و *Tristesse d'Olympio* را می نوشت یا مثلا نبود و ...

و در همین فرنگستان که مثلا دری به تخته خورده و در تاریخشان تک زنی بپا خواسته و عملی قهرمانی انجام داده، مگر آن عمل تاریخی قهرمانی غیر از مردن، نهادت و کشته شدن و سوزانده شدن ژاندارک چه بوده است؟ حتی الیزابت اول ملکه انگلیس که در زمان او کشورش دریاها را تسخیر کرد و امپراطوری بزرگی بوجود آورد و از نظر هنر و ادب و اقتصاد هم محیط و روزگار پرشمیری در انگلستان فراهم کرد معروف به ملکه باکره بود. یعنی الیزابت اول این اصل مهم اجتماعی و روانی را بخوبی درک کرده بود که عشق و عاشقی ساده هم (البته نسخه زنانه اش) با مملکت داری و امپراطوری جور در نمی آید تا چه رسد به ازدواج و زاد و ولد و تشکیل خانواده.

ناگفته نماند که در قرون وسطی هنگامی که در اروپا زنان کمر بند آهنی<sup>(۱)</sup> میپوشیدند و تقوارا بزور دگنک به ایشان تحمیل می کردند، در اسلام زنانی مثل فاطمه و زینب بودند و در مالک اسلامی

(۱) منظور Chastity Belt است.

مقام زن خیلی برتر و بالاتر از اروپا بود و از این نوع وحشگری ها خبری نبود. بگذریم از نوشته های مفرزانه، مستشرقین بی بخار غربی و نه اصطلاح خودشان اسلام شناس (Islamolog) های نیم بند که علاقه، غریبی دارند به تعریف و تشریح آب و تاب دار حرمسرای فسلان خلیفه ولی اگر نام زینب و فاطمه و دیگر بزرگان صدر اسلام را بیسری، برشانرا تکان می دهند و اسرازی اطلاعی می کنند، یعنی همان ترس و دشمنی تاریخی مسیحیت از اسلام را این اصطلاح اسلام شناسان فرنگی و آمریکائی امروزی به ارث برده اند و محدثان فقط نوشتن مقالاتی است برای همان حرابد و لرم و بی بخار اسلام شناسی غربی - مادمسان خوانندگانی که خریدار استکوبه، تبلیغات غذا سلامی هستند و از مضغه کردن احوالات حرمسراها و زنان متعدد داشتن مردان امسوی عالم و صف العیش نصف العیش هائی میکنند که تگو و تیسر.

از طرفی اکثر زنان فرنگی هم و لنگاری و بی بندوباری راه جایی رسانده اند که دیگر کسی حوصله، توجه به چنین زنان لخت و عوری را ندارد چه رسد به اینکه از ایشان التیام ننزلی هم بگیرد. بهمین علت هاست که در آمریکا و سوئیس که از نظر سطح زندگی مادی (مثلا متصرف بنزین و الکتربسته و دستمال کاغذی) از مالک دیگر جلوتر هستند، آدم از دیدن پسران زیر آبرو و رداشته، ثلوار صورتی تنگ بیوش دیگر حالش بهم می خورد. چرا که زنهای دیگر همه چیزشان را بیرون انداخته اند و دیگر شعر و تخیل و تغزلی باقی نگذاشته اند و دیگر آنقدر حرف مساوات و حقوق زنان زده اند که مردان بیچاره دیگر جان بلیشان رسیده و بسه پسرچه ها پناه می برند.

از همین نقطه نظر نگاهی هم به زبان فارسی بکنیم: فارسی از زبانهای بسیار نادری است (شاید تنها زبانی است) که در آن کلمه "بشر" و "انسان" مذکر و مؤنث ندارد برعکس تمام زبانهای اروپائی و آمریکائی که در آنها کلمه، Homme و Man مترادف بشر و انسان نیز هستند. دیگر اینکه برای صدا کردن یک زن کلمه "خانم" را داریم که قرینه، "آقا" است در حالیکه در زبانهای فرنگی به هر رهگذر کور و کجلی انسان زن مجبور است موفع معرفی خود جزئیات زندگی خصوصی و خانوادگی و اوضاع فیزیولوژیکی بدنش را تشریح کند که آنها "Miss" است یا "Mrs." یا بدتر از همه "Ms." (که حتی گرایش سیاسی و ایدئولوژیکی آدم را هم نشان میدهد) یا "مادام" یا "مادموازل"

و فرا و فرولاین که آدم واقعا گنج میشود و عطایشان را بهلقایشان میبخشد. این موضوع از نظر زبان‌شناسی تکامل زبان فارسی را نشان میدهد. چراکه در فارسی باستان واوستا و پهلوی بعضی اشیاء جامد و اساسی معنی مثل عدالت و راستی و نیکی و بندی و دروغ مذکر و مونث داشته و بعد ها زبان تکامل پیدا کرده و از لایلهای این پشمینه‌های آزار دهنده و مزاحم بصورت ساده و زیبای امروزی تجلی کرده است.

مطلب دیگری که در اینجا قابل ذکر است کلمه "او" در فارسی است که مونث و مذکر ندارد و حتماً فارسی زبانها توجه کرده‌اند که در یادگرفتن زبانهای اروپائی He و She و I و Elle و حرف تعریف بسیار احمقانه "La و Le" جای تمام لغات چه اثناف وقت بیهوده ایست و چه انرژی هدر می‌شود برای حفظ کردن اینها که تازه از یک زبان بزبان دیگر هم قابل ترجمه نیست. یعنی ماه در فرانسه مونث است در آلمانی مذکر و نیز که در فرانسه مونث است در آلمانی مذکر است و کما ملایب منطوق. و خود زبان آلمانی که دیگر هفت حوازی است از نظر تائید و مذکور و تخذیث! و حروف تعریف و آکوزاتیو و داتیو و . . . که آدم حسابی سرسام میگیرد و چه خوب گفته اسکار وایلد، هنگامی که در رسیدن انفرادی با اعمال شاذ از خود آموز آلمانی یاد میگرفت که "الحق چه جای مناسبی است برای تحصیل این زبان!" (De Profundis) کلمه "او" مترادف آن وی هر دو بدون جنس هستند و همین باعث میشود که زبان فارسی هاله‌ای از رمز و شعر پیدا کند و حتی صحبت روزمره تا حدی شاعرانه شود. مثلاً کلمه "دوست" در فارسی معنی بسیار غنی‌تر و زیباتری دارد تا Boy-Friend Girl-Friend و Ami و Amie که بسیار مبتذل و عاری از شعر هستند. در آلمانی و اسپانولی هم کلمه "معاذل دوست همیشه مذکر و مونث دارد و این از قدرت کلام بسیار می‌کاهد. حالاً باید از زبان شناسان ایرانی بپرسیم که آیا بنظر ایشان شاعران فارسی باعث شده که اینهمه در فارسی شعر گفته و نوشته شود\* و آیا بالعکس تعداد بسیار کثیر اشعار فارسی باعث این تکامل بی‌نظیر زبانی شده‌اند.

در جواب اینکه "در شعر تغزلی ایران (تا آسانه، مشروطیت) معشوق ناب‌رن بسیار کم است و توصیف‌هایی کدسا عران ایران از معشوق میکند نومعنی است از مردان با خدایان" (تاریخ مذکور - ص ۲۲) باید بگویم که این اشعار در تمام سده‌ها و تمام نسل‌ها تا عران مورد را

می‌رساند. ثانیاً بین خودمان بماند مردها هم از این موضوع که زنها را تا دستشان می‌زدی شکشان بالا می‌آمد و گرفتار اهل و عیالشان می‌کرد، دیگر دلشان بهم می‌خورد و بی‌خود نیست که پسران زن‌ها را ترجیح می‌دادند. دلیل بسیار واضح این موضوع همانا توسل به یک نوع روش جلوگیری از حاملگی طبیعی بوده است. همانطور که در یونان و روم قدیم زمان ارسطو و اسکندر هم جنس‌سازی دلیل آگاه و ناخودآگاهش همانا لذت بردن از یک منبع انرژی و الهام طبیعی یعنی عشق است منهای مزاحمت‌های زاد و ولد بی‌حد و انتها. و این البته در شعرو هنر اغلب منعکس بوده است.

و اما برای الهام گرفتن و الگوی تاریخی داشتن زنان امروز ایران احتیاجی به الگوی زن ندارند و همان الگوی "انسان" کافی است و الحق جهان‌انسانهای عالی و متعالی هم برای الگوداریم منتها عیب کار ما اینست که عجیب مرده پرستیم و مردان بزرگی را که هم امروز در ایران هستند و سعی می‌کنند صدایشان را بگوش مردم برسانند تشخیص نمی‌دهیم و نادیده می‌انگاریم. همانها که سمحس مردن برایشان چه عزاداریها که نمی‌کنیم و چه سالگردها که نمی‌گیریم و چه تز دکترها و رساله‌های اجتهادی که درباره آثار ایشان بنویسیم. بخصوص اگر مستشرقین بی‌خار غریبی توجهی به ایشان نشان بدهند. چرا که به قول آل احمد چشم بدهان غریبی‌ها هستیم. حتی برای شناختن بزرگان قوم خودمان عقیده فلان ایران شناس و لرم غریبی را بیشتر قبول داریم تا قضاوت مغز و دل خودمان را. همان مستشرقین غاری از حماسه‌ای که اگر خارج از محدوده بسیار محدودشان صحبتی بکنند فوراً در می‌مانند و بخصوص اگر از اشخاص معاصر و زنده که نشان قدیمی‌دهد در کتاب ادوارد براون باشند حرفی بزنند عین خرتو گل و امی‌مانند و هول می‌شوند و علاقه‌ای به ادامه صحبت نشان نمی‌دهند و نویسندگان درجه ۳ و ۴ مرده را به همه زنده‌ها ترجیح می‌دهند. انگار از دیدن آفتاب قبل از اینکه غروب کامل کند، می‌ترسند.

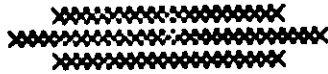
اینرا هم در پاسخ به "تاریخ مذکر" بگویم که ساختمان مغزی و روانی و احساسی زن طوری است که همین نکردن کارهای تاریخی و مفعول تاریخ بودن جزء ذات و وجود اوست و برای لذت بردن از زندگانی احتیاجی ندارد که کارهای حماسی و قهرمانی کند. شاید به همین علت است که قدرت زندگانی و توانایی لذت بردن از آن برای زن از ۹ سالگی تا ۹۹ سالگی تغییری نمی‌کند و لزومی ندارد که نقشی قهرمانی در

تاریخ ایفا کند.

البته به این سادگی‌ها نمی‌شود بار ساله، بسیار محکم و نیرومند "تاریخ مذکر" در افتاد و مقابل شد و این کارگاو نر می‌خواهد و مردکهن، ولی آخرین گاوماده هم با بدحرفش را بزندیانه؟

■ راقم این سطور در کنفرانسی شصده که زبان فارسی از نظر تعداد و کثرت شعرا از تمام زبانهای دنیا جلوتر است.

اردیبهشت ۱۳۶۰



این شعری است که مردم چکسلواکی خطاب به دوبچک  
به درودیوار پیراگ نوشته‌اند:

اگر خسته هستی، سرت را روی شانه‌های ما بگذار  
اگر تشنه هستی، از چشمه ایمان ما نوش کن  
اگر گرسنه هستی، از نان عشق ما تناول کن  
اگر در خطری بازوهای ما شمشیر تو و بدنهای ما سپر توست  
اگر راه تو از تیغ زار می‌گذرد، جلو برو ما به دنبال تو هستیم  
اما هرگز راه آزادی را ترک مکن، راه افتخار و راه حقیقت را،  
و در راهی جز این راه، توتنها خواهی بود.

سازمان

# قصه دیوان

... چون بنامه ، هورشدنشان سیماسکی سعاداند و من  
از رنگ بگرده ، در جهان سیماسکی و نیرگی و نایکی باشه ؟  
به آسمان شبای کواکوب پیدا آید و رسد نوره ساراشه  
و باد صحت ترآید و به میان سار و سنگی و دنیای بیشتر به  
آید ...  
رنگ و هوس بس - باات شتم - سعاد ؟



کتابخانه و مطبوعات وزارت  
پستال بنام سازمان

ادبیات و فرهنگ - کتب و نشریات - سازمان





